بسمه تعالی

موضوع: مبطلیت تکلّم/ فصل في مبطلات الصلاة

فهرست مطالب:

[ادامه مساله 18 1](#_Toc187529167)

[بررسی وجوب پاسخ به «علیکم السلام» 1](#_Toc187529168)

[بررسی وجوب پاسخ به «علیکم السلام» در نماز 3](#_Toc187529169)

[کیفیت پاسخ به «علیکم السلام» در نماز 3](#_Toc187529170)

[پاسخ به شبهه فرد مردد 4](#_Toc187529171)

[سلام به قصد قرآنیت یا قصد دعا 5](#_Toc187529172)

بسم الله الرحمن الرحیم

مسألة 18: لو قال المسلّم: عليكم السلام فالأحوط في الجواب أن يقول: سلام عليكم بقصد القرآنية، أو بقصد الدُّعاء.

# ادامه مساله 18

بحث در این بود که اگر کسی به قصد انشاء تحیت به نمازگزار «علیکم السلام» بگوید، آیا جواب او واجب است یا خیر و اگر واجب است به چه شکل باید پاسخ داد؟

## بررسی وجوب پاسخ به «علیکم السلام»

به علامه حلی در تذکره نسبت داده شده است که ایشان می فرمایند: جواب «علیکم السلام» ولو در غیر نماز، واجب نیست. ایشان در تذکره می فرماید: « و لو قال: عليكم السلام، لم يكن مسلما، إنّما هي صيغة جواب»[[1]](#footnote-2)

صاحب حدائق نیز چنین تعبیر می کند که «ان صيغة «عليكم السلام» ليست من صيغ الابتداء بالسلام و إنما هي من صيغ الرد كما تقدم نقله عن العلامة في التذكرة. و الاستناد إلى إطلاق صدق التحية في الآية يجب تقييده بالأخبار، فإن المفهوم منها ان صيغ الابتداء بالسلام هي ما ذكرناه فيجب حمل إطلاق الآية على ذلك»[[2]](#footnote-3). ایشان با این که می خواهد بگوید کلام من همان کلام علامه است اما ظاهرا این دو سخن با هم تفاوت دارد، زیرا ایشان اطلاق تحیت را بر «علیکم السلام» صادق می داند اما شارع ابتدای به سلام را به صیغه «سلام علیکم» تحدید کرده است در حالی که ظاهر علامه حلی این است که کسی که «علیکم السلام» می گوید، عرفا سلام دهنده نیست.

به نظر ما هر دو نظر اشکال دارد. اما فرمایش علامه حلی صحیح نبوده و خلاف وجدان است زیرا اگر چه متعارف نیست که انسان در هنگام سلام دادن «علیکم السلام» بگوید اما اطلاق ﴿وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ﴾[[3]](#footnote-4) شامل آن می شود زیرا قدر متیقن از تحیت سلام است و این مورد نیز سلام می باشد. همچنان که در فارسی نیز متعارف است که گفته شود «بر تو سلام باد»، که معادل همان «علیکم السلام» است. کسی هم که به امام حسین علیه السلام خطاب می کند که «به تو از دور سلام» عرفا به امام حسین علیه السلام سلام داده است.

در موثقه عمار هم که در مورد کیفیت سلام بود نقل شده: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ النِّسَاءِ كَيْفَ يُسَلِّمْنَ إِذَا دَخَلْنَ عَلَى الْقَوْمِ قَالَ الْمَرْأَةُ تَقُولُ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ الرَّجُلُ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ»[[4]](#footnote-5). کیفیت سلام زن متفاوت بیان شده زیرا وقتی کسی «سلام علیکم» می گوید تصورا این مطلب به ذهن می آید که تقاضای هم صحبت شدن را می کند و او سخن گفتن با مخاطب را آغاز می کند و نوعی گشاده رویی است. زنان باید وقار خودشان را حفظ کرده و حالت گشاده رویی را نداشته باشند، لذا «علیکم السلام» که می گوید مانند کسی است که مجبور است که جواب سلام بدهد و سخن را آغاز هم نکرده است و این مطلب تصورا به ذهن مخاطب می آورد که من ناچارم به شما سلام بدهم و انتظار خوش و بش نداشته باشید، و این مطلب حکمت این حکم است ولو اطلاق داشته و شامل محارم هم می شود.

در روایات در سنن ترمذی[[5]](#footnote-6)، سنن ابی داوود[[6]](#footnote-7) و در مسند احمد نقل شده است که شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت «علیک السلام یا رسول الله» و دو مرتبه گفت اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «لا تقل علیک السلام فان علیک السلام، تحیة المیت». البته این حدیث عامی بوده و بیان هم نشده که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام او را دادند یا ندادند. در هر صورت از آداب سلام این است که «علیکم السلام» گفته نشود و «سلام علیکم» گفته شود نه اینکه «علیکم السلام» عرفا انشاء تحیت نیست.

هم چنین ادعای صاحب حدائق که شارع صیغ تحیتِ به سلام را تحدید در همان صیغ معروفه کرده است دلیلی ندارد. موثقه عمار هم که در مورد مردها گفته شده است که «سلام علیکم» بگویند، بر یک امر اخلاقی حمل می شود و اگر یک مردی بگوید «علیکم السلام یا احبائی»، می فهماند که انشاء تحیت کرده است و از روایت استفاده نمی شود که پاسخ داده نشود.

## بررسی وجوب پاسخ به «علیکم السلام» در نماز

گفته شده ادله رد سلام در نماز انصراف به سلام متعارف دارد و لذا صاحب عروه فرموده: احتیاط واجب این است که به شکلی پاسخ داده شود که با عمومات سازگار بوده و قصد قرآنیت و دعا کند.

آقای بروجردی و مرحوم امام و آقای خویی فرموده اند که قصد قرآنیت و دعا فایده ای ندارد، و باید قصد رد سلام کند، که همین مطلب صحیح است، البته حکم این که با قرآن خواندن رد سلام کند بررسی خواهد شد، اما در هر صورت مقتضای اطلاقات این است که «اذا سلم علیکم مسلم فردوه»[[7]](#footnote-8) و باید قصد رد سلام کند و انصراف از این مورد ندارد. مناسبت حکم موضوع نیز همین است که اطلاق ﴿وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ﴾[[8]](#footnote-9) صادق است و از ادله فهمیده می شود که باید پاسخ داده شود و در نماز هم که شارع تجویز کرده بلکه پاسخ جواب سلام را واجب دانسته است و لذا باید فتوا داد که اگر «علیکم السلام» هم گفته شود باید پاسخ داد.

## کیفیت پاسخ به «علیکم السلام» در نماز

آقای بروجردی و مرحوم امام فرموده اند که به دلیل اطلاق «قل السلام علیکم» در موثقه عمار، در پاسخ به «علیکم السلام»، باید «سلام علیکم» گفت. به نظر ما حق با آقای خویی است که هم می تواند «سلام علیکم» بگوید و هم «علیکم السلام» زیرا اطلاق موثقه سماعه «قل السلام علیکم و لا تقل علیکم السلام» با اطلاق «فلیرد مثل ما قیل له» که اقتضای مماثلت و گفتن «علیکم السلام» می کند، تعارض و تساقط می کنند سپس به اطلاق موثقه عمار که دال بر پاسخ به سلام در نماز است، رجوع می کنیم.

برخی مانندآقای سیستانی اطلاق را قبول ندارند و در مسائل آینده نیز تصریح می کنند که جواب سلام دادن استثنا از عمومات مانعیت تکلم است و در اینجا نیز نمی دانیم که جواب علیکم السلام به «سلام علیکم» از عمومات تکلم استثنا شده یا به «علیکم السلام». اشکال ما به ایشان این است که مقتضای اصالة العموم در مانعیت تکلم این است که هر دو تخصیص نخورده است زیرا علم به تخصیص هر دو نداریم.

### پاسخ به شبهه فرد مردد

برخی قائل هستند که این اصالة العموم فرد مردد است. به نظر ما این کلام درست نیست، گاهی بحث در اطلاق لفظی است و گاهی بحث در دلیل غیر لفظی مانند بنای عقلا است. اگر در اطلاقات لفظی تشکیک شود مثل این که دو سکه از پدری مانده و علم اجمالی به غصبی بودن یکی از سکه ها وجود دارد و ممکن است که هردو سکه غصبی باشد به گونه ای که اگر هر دو غصبی باشد هیچ واقع معینی ندارد حتی ملائکه هم نمی توانند بگویند که آن سکه ای که وارث می داند غصبی است سکه الف است، زیرا عنوانی ندارد. در اینجا اگر قاعده ید در مورد این پدر نسبت به یکی از این دو سکه لا بعینه اجرا شود شبهه فرد مردد دارد که قاعده ید نسبت به کدام یک جاری می شود زیرا واقع معین ندارد. نمی توان گفت یکی از این دو سکه غصبی است و انشاء الله دومی برای پدرمان است.زیرا دومی متعین نیست.

آقای خویی در کتاب الخمس مستند العروه در بحث حلال مختلط به حرام فرموده: قاعده ید را در جامع احدهما، جاری می‌‌کنم که احدهما ملک الاب.

شهید صدر فرموده: به نظر عرف یکی از دو سکه برای پدر بوده و مشمول قاعده ید است و توجیه ثبوتی آن به عرف ربطی ندارد.وظیفه عرف استظهار است و توجیه ثبوتی مربوط به عقل است، شهید ره در تشریح توجیه ثبوتی می گوید: قاعده ید در سکه اولی جاری است به شرط این که سکه دوم دزدی باشد، و قاعده ید در سکه دوم جاری می شود به شرط اینکه سکه اول دزدی باشد به نحوی که اگر هر دو سکه دزدی باشد، هر دو قاعده ید دارد که البته در اینجا فایده ای ندارد زیرا وقتی بفهمیم که هر دو سکه دزدی است موضوع حکم ظاهری از بین می رود. فایده اینکه دو قاعده ید داریم که هر دو مشروط به مسروق بودن سکه دیگر است، این است که دیگر محقق اصفهانی نمی تواند اشکال کند که قاعده ید در فرد مردد جاری شده است.

به نظر ما آن تخریج ثبوتی که به ذهن هیچکس نمی رسد نمی تواند تخریج ثبوتی یک ظهور باشد، و همین مطلبی که آقای خویی بیان کرده مناسب است که قاعده ید در عنوان احدهما جاری می شود و عنوان احدهما فرد مردد نیست اما ممکن است کسی اصرار داشته باشد که این قاعده ید، فرد مردد است، می گوییم این در دلیل لفظی است اما اگر دلیل لفظی نباشد و بنای عقلا باشد، بنای عقلا در اصالة العموم در صورتی که بدانیم اکرم کل عالم نسبت به یک نفر از این ده عالم واجب نیست و البته ممکن است که هیچکدام اکرامشان واجب نباشد، مثلا ده خبر داریم که می گوید لا تکرم زیدا العالم، لا تکرم عمروا العالم، لا تکرم بکرا العالم و .....، احتمال نمی دهیم که هر ده خبر کذب باشد و می گوییم که لا اقل یکی از این خبرها درست است و ممکن است که همه خبر ها درست باشد. در اینجا اگر همه ده نفر اکرام نشوند عقلا احتجاج می کنند که شما می دانستید که اجمالا یکی از این موارد از «اکرم کل عالم» تخصیص خورده است و علم نداشتید که هر ده مورد تخصیص خورده است و اگر وقوع این بنا عقلایی را کسی قبول ندارد نباید بحث از امکان کند بلکه باید گفت که دلیلی بر وقوع نداریم نه اینکه امکان تعبد ندارد. ما بالوجدان می بینیم که اگر اتفاقا نه نفر از این افراد واجب الاکرام باشند و هیچکدام مورد اکرام واقع نشده باشند عقلا احتجاج می کنند. بنای بر عدم تخصیص جمیع این ده نفر فرد مردد نیست. بنای عقلاء بر این است که کل این ده نفر خارج نشدند و این می‌‌شود حجت اجمالیه و در نتیجه باید احتیاطا کل این ده نفر را اکرام کرد.

در ما نحن فیه نیز عموم «التکلم مبطل للصلاة» شامل اینکه در جواب، «علیکم السلام» گفته شود، می شود و ما علم داریم که یکی از این دو کیفیت جواب قطعا در نماز جایز شده است. اصالة العموم در «من تکلم اعاد الصلاة» می گوید که بنا بگذار که هر دو تخصیص نخورده است و این می شود حجت اجمالیه بر اینکه یکی از این دو هنوز مشمول «من تکلم اعاد الصلاة» است، در اینجا دیگر نمی توان به این نماز اکتفا کرد، چون اگر هر دو را بگوید حجیت اجمالیه دارد که یکی از این دو تکلم است و قطعا تکلم کرده است. اگر به یک مورد هم اکتفا کند، موافقت قطعیه با جواب سلام نکرده است. لذا باید نماز را رها کند و حتی اتمام هم لازم نیست زیرا دلیلی بر حرمت قطع فریضه به قول مطلق نداریم. نهایتا اگر مانند آقای خوانساری کسی اهل احتیاط باشد چون هر کدام را جواب بدهد از جهت تکلیفی مشکلی ندارد، یکی از این موارد را بگوید تا تکلیف جواب سلام را بدهد و احتیاطا نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

## سلام به قصد قرآنیت یا قصد دعا

در انتهای این بحث و بحث قبلی صاحب عروه این مطلب را مطرح کرده که برای اینکه مشکلی ایجاد نشود یا قصد دعا کند یا قصد قرآن کند.

آقای حکیم فرموده: کلامی که به قصد قرآن می گوید لازم نیست که آیه ای از قرآن باشد بلکه تلفیق هم کند کافی است. «علیکم» را از ﴿علیکم انفسکم﴾ و «السلام» را از ﴿السلام المؤمن المهیمن﴾ برداشته و تلفیق کند. در این صورت قرآن خوانده است، حال قصد رد تحیت هم داشته که چندان مهم نیست[[9]](#footnote-10). ما اشکال کردیم که اگر این مطلب درست باشد، حروف را از قرآن بگیرید یا مثلا گفته شود تبت یدا آل سعید که هر کدام از قسمتی از قرآن برداشته شده است.

در مورد قرآنیت آقای سیستانی فرموده اند که جملات مشترکه اگر به قصد قرآن خوانده شود، صدق قرآن نمی کند که این مطلب راه حل دارد و می تواند بگوید ﴿سلام علیکم بما صبرتم﴾ یا ﴿سلام علیکم طبتم﴾، که جمل مختصه می شود و ایشان هم ابایی ندارد که مشکل به این صورت حل شود و اشکال به صاحب عروه کرده اند که گفتن سلام علیکم یا علیکم السلام به نحو تلفیق از دو آیه کافی نیست و باید یک جمله مختصه آورده شود که البته به نظر ما برای صدق قرآن، قصد قرآنیت کافی است.اما مشکل مااین است که وقتی قصد قرآنیت می کند یا همان معنای آیه را قصد می کند بدون این که انشاء رد تحیت شود در این صورت پس ردّ تحیت نکرده است مثلا ﴿سلام علیکم طبتم﴾ مربوط به ملائکه می شود که به اهل بهشت می گویند و ربطی به جواب سلام این مومن ندارد و یا این که هم قرآن می خواند و هم قصد می کند که جواب سلام بدهد در این صورت همانطور که آقای خویی فرموده اینجا، هم مصداق قرائت قرآن است و هم مصداق تکلم مع الغیر است و از جهت تکلم مع الغیر بودن مشکل دارد زیرا کسی که با یک لفظ هم قصد قرائت قرآن کند و هم قصد تخاطب با غیر کند، مصداق «من تکلم اعاد الصلاه» می شود.

البته در فرضی که هم قصد قرآنیت دارد و هم قصد ردّ تحیت، به نظر ما اشکال عقلی وارد نمی شود، توضیح مطلب این که بعضی استعمال لفظ در اکثر از معنا را محال می دانند زیرا استعمال را افنای لفظ در معنا می دانند و می گویند که نمی شود که کسی یک لفظ را فانی در دو معنا ببیند. اما استعمال افنا نیست بلکه استعمال عبارت از این است که لفظی گفته شود به قصد اینکه معنا به ذهن مخاطب خطور کند و لذا اشکالی پیش نمی آید که لفظی بیان شود و دو معنا به ذهن مخاطب خطور کند. صاحب کفایه استعمال را افناء در لفظ می دانست و قائل بود که استعمال لفظ در اکثر از معنا نمی کند مگر کسی که لوچ باشد یعنی یک چیز را دو چیز ببیند. حاج شیخ محمدرضا اصفهانی صاحب وقایة الاذهان در مقابل ایشان فرمودند: کسی استعمال لفظ را در اکثر از معنای واحد منع نمی کند مگر اینکه یک چشم باشد و شواهدی را بیان می کنند[[10]](#footnote-11).

اما به نظر ما در اینجا حتی صاحب کفایه هم نباید اشکال کند زیرا اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست زیرا قرائت قرآن افناء اللفظ فی المعنی نیست. قرائت قرآن فقط تلفظ است به داعی ایجاد مماثل قرآن و افناء اللفظ فی المعنی نیست. اینجا متفاوت است با «‌ضرب فعل ماض و زید» که استعمال لفظ در اکثر از معنا است چون وقتی می‌‌گوید ضرب، هم در حکایت از فعل ماضی و هم در معنای صدور الضرب استعمال شده است. قرائت قرآن به داعی ایجاد مماثل قرآن، استعمال و افنا نیست و این منافات ندارد که این الفاظ را در آن معنایی که فرد قصد می‌‌کند به کار ببرد. کسی که شعر حافظ را می‌‌خواند افناء اللفظ فی المعنی نمی کند و می تواند آن شعر را منطبق به امام زمان عج کند با این‌که حافظ ممکن است که شعر را به جهت دیگری سروده باشد. نقل هم شده که مرحوم ملا عباس تربتی ظاهرا شعر فردوسی را در نماز شب میخوانده و گریه هم می‌‌کرد با اینکه مقصود او از این شعر غیر از قصدی است که شاعر کرده است ولی گفته می شود که او شعر فردوسی را خوانده است و این افناء اللفظ فی المعنی نیست بلکه بازخوانی است.

وقتی کسی می گوید: ﴿تَبَّتْ يَدا أَبي‏ لَهَبٍ وَ تَب﴾‏[[11]](#footnote-12) ممکن است که مرادش شخص خاصی باشد که به او بگوید که تو ابو لهب زمان هستی که در اینجا ابولهب در این معنا افنا شده است و در عموی پیامبر صلی الله علیه و آله افنا نشده است و لکن وقتی این لفظ را می‌‌گوید به داعی ایجاد مماثل آیۀ قرآن بوده و قرائت قرآن می شود و ‌مشکل ندارد.

فقط مشکل این است که وقتی تخاطب به غیر کرده و «سلام علیکم» می گوید عنوان تکلم بر آن صادق است یعنی قرآن خوانده شده و هم تکلم مع الغیر کرده است که این مطلب در مورد قصد دعا هم صادق است. تکلم از قرائتی منصرف است که معنون به‌عنوان تخاطب مع الغیر نباشد. و لذا ما مثل مرحوم امام و آقای بروجردی می‌‌گوییم با قصد قرائت قرآن یا قصد دعا، مشکل حل نمی‌شود.

اینکه در رد سلام نیازی نیست که قصد رد سلام بشود حرف صحیحی نیست، زیرا لازمه این حرف این است که اگر کسی سلام دهد و ما در حال قرائت قرآن به این آیه رسیده باشیم که ﴿ادخلوها بسلام﴾ و سپس تلاوت را ادامه دهد باید گفته شود که این برای رد سلام کافی است در حالی که شخص باید رد تحیت کند و اینکه او برداشت کند کافی نیست. مثال دیگر اینکه اگر کسی در نماز بگوید «سبحانه سبحانه سبحانه» و همسرش برداشت کند که او درخواست صبحانه می کند، این به معنای این نیست که او با همسرش صحبت کرده است زیرا او در این حال قصد تسبیح خداوند را داشت ولو برای همسرش تداعی معانی شود که صبحانه می خواهد. در مورد سلام نیز تداعی معانی در جواب تحیت کافی نیست. یا مثلا شما در حال قرآن خواندن هستید اگر شخصی وارد شود و شما اتفاقا این آیه را می خوانید که ﴿سلام علیکم بما صبرتم﴾ و تداعی معانی می شود که شما سلام کرده اید اما شخصی که می شنود لازم نیست که رد سلام کند. یا مثلا شما به دوستت سلام می دهی با اینکه می دانی که شخص دیگری می شنود و برای او تداعی معانی می شود که به او سلام کرده ای و پاسخ هم می دهد اما با این حال شما به آن فرد سلام نکرده اید. صاحب عروه هم تداعی معانی را نفرموده بلکه می فرماید که وقتی «سلام علیکم» می گویید هم قصد ایجاد مماثل قرآن می کنید و هم انشاء تحیت می کنید. اینکه صاحب عروه فرموده به داعی، منافاتی با استعمال ندارد. واگر مقصود صاحب عروه تداعی معانی باشد درست نیست. شخصی در کنار ما است و ما می گوییم که خدا لعنت کند هر چه حسود است و می خواهد که در ذهن او تداعی معانی بشود، در اینجا گفته نمی شود که به او لعنت کرده اید.

آقای سیستانی فرموده: کسی که می گوید «سلام علیکم» و قصد دعا و قصد انشای تحیت هم به‌عنوان دعا دارد صحیح است و این جواب تحیت است اما اگر دلیل مماثلت درست باشد شامل این مورد هم می شود زیرا «فلیرد بمثل ما قیل له»، اطلاق دارد و اختصاص به رد تحیت بدون دعا ندارد و رد تحیت همراه با دعا هم مشمول آن دلیلی است که می گوید باید مماثل باشد که به نظر ما درست نیست، آن مماثلت برای این است که از تکلم ممنوع خارج شود و اگر تکلم ممنوع نیست بلکه مصداق دعایی است که مُجاز است که گفته شود در اینجا دلیل لزوم مماثلت از آن انصراف دارد.

و الحمد لله رب العالمین.

1. تذکرة الفقهاء 9: 22 [↑](#footnote-ref-2)
2. الحدائق الناظرة 9: 74 [↑](#footnote-ref-3)
3. النساء : 86 [↑](#footnote-ref-4)
4. وسائل الشیعة 12: 66 [↑](#footnote-ref-5)
5. سنن ترمذی 5: 71؛ «..... قُلْتُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ عَلَيْكَ السَّلَامُ تَحِيَّةُ المَيِّتِ، إِنَّ عَلَيْكَ السَّلَامُ تَحِيَّةُ المَيِّتِ» ثَلَاثًا،....» [↑](#footnote-ref-6)
6. سنن ابی داود 4: 56 «...... قَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَرَّتَيْنِ، قَالَ: " لَا تَقُلْ: عَلَيْكَ السَّلَامُ، فَإِنَّ عَلَيْكَ السَّلَامُ تَحِيَّةُ الْمَيِّتِ.....» [↑](#footnote-ref-7)
7. ر. ک. [وسائل الشیعة 7: 268](https://lib.eshia.ir/11025/7/268) [↑](#footnote-ref-8)
8. النساء : 86 [↑](#footnote-ref-9)
9. االعروة الوثقی و التعلیقات علیها 7: 489 [↑](#footnote-ref-10)
10. وقایة الاذهان 87. [↑](#footnote-ref-11)
11. المسد: 1 [↑](#footnote-ref-12)